



خطبه ی اول

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين نحمده و نستعينه و نؤمن به و نستغفره و نتوكل عليه و نصلی و نسلم على حبيبه و نجيبه سيّد خلقه بشير رحمته و نذير نعمته سيّدنا و نبينا ابي القاسم المصطفى محمد و على اله الأطيبين الأطهرين المنتجبين سيّما بقيّة الله في العالمين.

اللهم صلّ على ائمة المسلمين و حماة المستضعفين و هداة المؤمنين.

برادران و خواهران عزيز نمازگزار را توصيه ميکنم به تقواي الهی. اين ماه، ماه تقواست. و امروز که روز بيست و یکم ماه مبارك رمضان است، روز تقواي مجسم است ؛ اميرالمؤمنين تقواي مجسم بود. درس بگيريم ؛ تقوا را توشه ی دنيا و آخرت خود قرار بدهيم.

در اين خطبه ی اول، درباره ی اميرالمؤمنين عرايضي را عرض ميکنيم. روز اميرالمؤمنين است. در مثل ديشبی - که شب جمعه هم بود ؛ از اين جهت هم با امسال شباهت بيشتري دارد - در شب بيست و یکمی، بشریت علی را از دست داد. جسم اميرالمؤمنين، صدای اميرالمؤمنين، نفس گرم اميرالمؤمنين، چشم نافذ اميرالمؤمنين از دنياي آن روز بشر گرفته شد. ولی ميتوان علی (عليه السلام) را با خود داشت ؛ پيشاپيش حرکت خود و پيش روی خود داشت، مشروط بر اينکه ما سيره ی اميرالمؤمنين و رفتار اميرالمؤمنين را مثل يك سرمشق مورد توجه قرار بدهيم. بنده امروز يك بخشی از اين زندگي سراسر افتخار و اين حکومت کوتاه، اما متألّی و درخشان را به شما برادران و خواهران عزيز عرض ميکنم.

بحثی که در اطراف آن چند نکته ای عرض خواهم کرد، بحث سلوك سياسي اميرالمؤمنين است. اين نکته را بايد در نظر داشت و توجه کرد که سلوك سياسي اميرالمؤمنين از سلوك معنوی و اخلاقی او جدا نيست ؛ سياست اميرالمؤمنين هم، آميخته ی با معنويت است، آميخته ی با اخلاق است، اصلاً منشأ گرفته ی از معنويت علی و اخلاق اوست. سياست اگر از اخلاق سرچشمه بگيرد، از معنويت سيراب بشود، برای مردمی که مواجه با آن سياستند، وسيله ی کمال است، راه بهشت است ؛ اما اگر سياست از اخلاق جدا شد، از معنويت جدا شد، آن وقت سياست ورزی ميشود ؛ يك وسيله ای برای کسب قدرت، به هر قيمت ؛ برای کسب ثروت، برای پيش بردن کار خود در دنيا. اين سياست ميشود آفت ؛ برای خود سياست ورز هم آفت است، برای مردمی هم که در عرصه ی زندگي آنها اين سياست ورزيده ميشود هم آفت است.

اميرالمؤمنين اين حکومتی را که در آن سه جنگ مفصل نظامی با هزارها کشته اتفاق افتاد - شما در نهج البلاغه نگاه کنيد - با تعبيراتی معرفی ميکنند که نشاندهنده ی تحقير او نسبت به اين حکومت است. يك وقت او را - در خطاب به ابن عباس - از بند کفش کهنه ی وصله زده ی خود بی ارزشتر معرفی ميکنند. يکجا درباره ی همين حکومت ميفرمايد: «لألفيتم دنياکم هذه ازهد عندي من عفة عنز» ؛ آن رطوبتی که از عطسه ی يك بزغاله حاصل ميشود چقدر ارزش رطوبتی و حياتی دارد؟ هيچ. ميفرمايد: اين حکومت، اين قدرت، نشستن بر اين اريکه برای علی، از اين کمتر و کم اهميت تر است. يك جا در همان خطبه برای اينکه چرا اين حکومت را قبول کرد، استدلال ميکنند: «لو لا حضور الحاضر و قيام الحجة بوجود الناصر» ؛ ديدم مردم آمدند، اصرار ميکنند، نصرت خودشان را عرضه ميکنند، قبول کردم. باز در مقام استدلال: «و ما اخذ الله على العلماء ان لا يقرّوا على كظة ظالم و لا سغب مظلوم» ؛ (1) ميفرمايد: خدای متعال بر عالمان، بر دانايان عالم، تکليف معين کرده است که بر سيري ظالم و تهيدستی و گرسنگی مظلوم صبر نکنند، تحمل نکنند. اينهاست چيزهائی که اميرالمؤمنين را به سمت حکومت میکشانند، يا در مقابل کسانی که عليه او بغی ميکنند، به مقاومت، به ايستادگی، به حتی جنگ نظامی میکشانند ؛ والا حکومت برای اميرالمؤمنين ارزشی ندارد.



در این سیاست ورزی، امیرالمؤمنین یکی از خصوصیاتش این است: از مکر و فریب دور است. در يك جمله ای از حضرت نقل شده که: «لو لا التقی لکنت ادهی العرب»؛ (2) اگر تقوا دست و پای مرا نمی بست، از همه ی آحاد و مکاران عرب، مکر و حيله را بهتر بلد بودم. يك جای دیگر در مقام مقایسه ی معاویه با خودش - چون معاویه به دهاء و مکر در حکومت معروف بود - به حسب آنچه که نقل شده، فرمود: «والله ما معاویه بأدهی منی»؛ (3) معاویه از من زرنکتر نیست. منتها علی چه کند؟ وقتی بنای بر رعایت تقوا و رعایت اخلاق دارد، دست و زبانش بسته است. روش امیرالمؤمنین این است. تقوا که نبود، دست و زبان انسان باز است، میتواند همه چیز بگوید، خلاف واقع میتواند بگوید، تهمت میتواند بزند، دروغ به مردم میتواند بگوید، نقض تعهدات میتواند بکند، دلبستگی به دشمنان صراط مستقیم میتواند پیدا کند. وقتی تقوا نبود، اینجوری است. امیرالمؤمنین میفرماید: من سیاست را با تقوا انتخاب کردم، با تقوا اختیار کردم؛ این است که در روش امیرالمؤمنین، مکاری و حيله گری و کارهای کثیف و این چیزها وجود ندارد؛ پاکیزه است.

یکی از خطرهای جدائی دین از سیاست که عده ای آن را همیشه در دنیای اسلام ترویج میکردند - در کشور ما هم بود، امروز هم متأسفانه بعضی نغمه هائی را در جدائی دین از سیاست بلند میکنند - همین است که وقتی سیاست از دین جدا شد، از اخلاق جدا خواهد شد، از معنویت جدا خواهد شد. در نظامهای سکولار و بی رابطه ی با دین، اخلاق در اغلب نزدیک به همه ی موارد، از بین رفته است. حالا يك وقت استثنائاً در جائی يك عمل اخلاقی دیده بشود، این ممکن است؛ استثناء است. وقتی دین از سیاست جدا شد، سیاست میشود غیر اخلاقی، مبنی بر همه ی محاسبات مادی و نفع طلبانه. سلوک سیاسی امیرالمؤمنین بر پایه ی معنویت است و از سلوک معنوی او جدا نیست. رفتارهای سیاسی امیرالمؤمنین. اولاً تا حد ممکن با مخالفان خودش، حتی با دشمنان خودش مدارا کرد. اینی که می بینید امیرالمؤمنین سه جنگ را در دوران حدود پنج سال حکومت خود مجبور شد و تحمل کرد، بعد از این بود که همه ی مداراهای لازم انجام گرفته بود. امیرالمؤمنین کسی نبود که بدون رعایت مداراهای لازم با مخالفان، اول دست به شمشیر ببرد. حالا چند تا از جملات امیرالمؤمنین را بشنوید:

يك جا در اول خلافت، يك عده ای آمدند دور امیرالمؤمنین - اشاره میکردند به بعضی - آقا! تکلیف اینها را یکسره کن. اصرار میکردند. امیرالمؤمنین در جواب، اینها را نصیحت به صبر کرد و از جمله ی چیزهائی که فرمود، این بود: این نظری که شما دارید، يك نظر است. «فرقة تری ما ترون»؛ يك عده همین نظر شما را قبول دارند. «و فرقة تری ما لاترون»؛ يك عده حرفی را قبول دارند که شما معتقد به او نیستید، او را قبول ندارید. «و فرقة لاتری هذا و لا ذاك»؛ يك عده ای هم نه آنطرفی و نه آنطرفی، يك نظر سومی دارند. «فاصبروا»؛ صبر کنید تا امیرالمؤمنین با حکمت کار خود را انجام بدهد. «حتی ... تؤخذ الحقوق مسمحة»؛ بگذارید با سماح، با ملاطفت، با ملایمت، حق ذی حق را بگیریم، احقاق حق بکنیم. «و اذا لم اجد بداً فاخر الدّواء الکی»؛ (4) تا میتوانیم با تسامح، با سماح، با خوشرفتاری، حق را به حقدار برگردانیم، احقاق حق بکنیم. اگر دیدیم چاره ای نماند، زیر بار حق نمیروند، آن وقت «اخر الدّواء الکی». این يك مثل معروف عربی است؛ «اخر الدّواء الکی»؛ یعنی آخرین چاره را دیگر با قاطعیت انجام میدهیم. تا آنجائی که ممکن است، با دارو و مرهم گذاری عمل میکنیم برای اینکه این زخم را علاج کنیم و شفا بدهیم؛ مرهم میگذاریم؛ وقتی نشد، آخر کار داغ میکنیم؛ چاره ای نیست.

در جنگ صفین قبل از آنی که جنگ شروع بشود، يك عده ای همینطور پا به زمین میکوبیدند که امیرالمؤمنین چرا حمله نمیکنی؟ اصرار میکردند که حمله کن. امیرالمؤمنین فرمود: «فوالله ما دفعت الحرب یوماً الا و انا اطمع ان تلحق بی طائفة فتهتدی بی»؛ (5) یعنی من دنبال جنگ نیستم، دنبال هدایتیم؛ يك روز هم که درگیری و برخورد را عقب می اندازم، برای این است که شاید يك عده ای دل به حقیقت بدهند، به راه صراط مستقیم بیایند. وقتی که مأیوس شدیم، دیدیم نه، کسی نمی آید، آن وقت شمشیر را میکشیم و جنگ را شروع میکنیم.

درباره ی اهل جمل، در قضیه ی جنگ جمل - که یکی از آزمایشهای بسیار دشوار امیرالمؤمنین بود - فرمود: «ان هؤلاء قد تمالئوا علی سخطه امارتی»؛ اینها جمع شدند، دست به یکی کردند برای اینکه نسبت به این حکومتی که به امیرالمؤمنین رسیده است، خشم خود را آشکار کنند. «و سأصبر»؛ فرمود: من صبر خواهم کرد. اما تا کی؟ «ما لم



اخف علی جماعتکم»؛ (6) آن وقتی که ببینم حرکت اینها دارد بین شما مسلمانها شکاف ایجاد میکند، اختلاف ایجاد میکند، برادران را در مقابل هم قرار میدهد، آن وقت وارد عمل خواهم شد و فتنه را علاج خواهم کرد؛ تا آن وقتی که ممکن است، صبر میکنم و با نصیحت رفتار میکنم.

یکی از خصوصیات امیرالمؤمنین در ممشای سیاسی اش این بود که با دشمنان خود و مخالفان خود با استدلال حرف میزد و استدلال میکرد. در نامه هائی که حتی به معاویه نوشته است - با اینکه دشمنی بین معاویه و امیرالمؤمنین شدید بود، در عین حال او نامه مینوشت، اهانت میکرد، حرفهای خلاف میگفت - استدلال میکرد بر اینکه روش تو غلط است. با طلحه و زبیر که آمدند با امیرالمؤمنین بیعت کردند - اینها به عنوانی که میخواهیم عمره برویم، از مدینه خارج شدند، رفتند به طرف مکه. امیرالمؤمنین مراقب بود، از اول هم گفت که اینها قصدشان عمره نیست. رفتند و کارهائی کردند؛ حالا تفصیلاتش زیاد است - حضرت اینجور میفرماید: «لقد نقمتما یسیرا و ارجأتما کثیرا»؛ (7) شما یک چیز کوچک را وسیله و مایه ی اختلاف قرار دادید، این همه نقاط مثبت را ندیده گرفتید؛ دم از دشمنی میزنید، دم از مخالفت میزنید. با اینها متواضعانه امیرالمؤمنین حرف میزند، توضیح میدهد؛ میگوید: من دنبال دشمن نمیگردم. این مدارا را دارد. اما آن وقتی که این مدارا اثر نکند، آن وقت جای قاطعیت علوی است؛ آن جائی است که امیرالمؤمنین نشان میدهد که با کسانی مثل خوارج، آنجور رفتار میکند که خودش فرمود: «انا فقات عین الفتنة»؛ (8) چشم فتنه را من در آوردم. و کسی دیگر غیر از علی نمیتوانست - به گفته ی خود آن بزرگوار در نهج البلاغه - این کار را بکند.

یکی از خصوصیات سیاست ورزی امیرالمؤمنین این بود که برای پیروز شدن، به ظلم و به دروغ و به کارهای ظالمانه متوسل نمیشد. یک عده ای در اوائل حکومت امیرالمؤمنین آمدند که آقا شما این افرادی که تو جامعه هستند - این متنفذین - یک مقداری ملاحظه ی اینها را بکن و سهم بیشتری از بیت المال به اینها بده، مخالفت اینها را موجب نشو و دلهایشان را جلب کن! فرمود: «أ تأمرؤتی ان أطلب التصر بالجور»؛ شما میخواهید من پیروزی را به وسیله ی ظلم برای خودم دست و پا کنم؟ «والله لا اطور به ما سمر سمیر و ما أمّ نجم فی السماء نجما»؛ (9) امکان ندارد امیرالمؤمنین با ظلم، با راه غلط و خطا، با شیوه های غیر اسلامی دوست برای خودش درست کند.

یکی از خصوصیات امیرالمؤمنین در سلوک سیاسی اش این بود که از مردم جدا - نه به صورت تعارف - درخواست میکند که با او متملقانه حرف نزنند، چاپلوسی نکنند، تصنع در برخورد با او به خرج ندهند. در وسط یکی از خطبه های امیرالمؤمنین - که یکی از آن خطبه های بلیغ و عجیب امیرالمؤمنین است - یک نفری بلند شد، شروع کرد تعریف و تمجید از امیرالمؤمنین؛ از سخن و از مطالب آن حضرت بنا کرد تمجید کردن و ثنا کردن بر امیرالمؤمنین. حرفهای او که تمام شد، حضرت رو کرد به او، تقریباً به همان اندازه ای که صحبت کرده بود - آنچه که انسان توی نهج البلاغه و در آن مقداری که سید رضی انتخاب کرده، می بیند - در نصیحت این مرد صحبت کرد که با من اینجوری حرف نزنید. از جمله همین عبارت معروف است: «فلا تکلمونی بما تکلم به الجابرة»؛ آنجوری که با پادشاهان، با جباران حرف میزنند، با من حرف نزنید. «و لاتتحفظوا مئی بما یتحفظ به عند اهل البادرة»؛ آنجوری که ملاحظه میکنند که نبادا بدش بیاید، نبادا موجب ناخرسندی یا ناخوشایندی فلان جبار بشود - حرفهائی را نمیزنند، ملاحظاتی را میکنند - جلوی من این ملاحظات را نکنید. «و لاتخالطونی بالمصانعة و لا تظنوا بی استثقلا فی حقّ قیل لی»؛ (10) خیال نکنید که اگر حرف حق را به من گفتید، علی از حرف حق شما دلگیر خواهد شد. برای او سنگین خواهد آمد؛ اینجور نیست. این هم یکی از خصوصیات سیاست امیرالمؤمنین است.

یکی از خصوصیات دیگر این بزرگوار هم این است که رفتارش با مخالفان و معارضان یک جور نیست؛ همه را به یک چوب نمیراند. امیرالمؤمنین فرق میگذارد بین افرادی و جریانهای، با افرادی و جریانهای دیگری. درباره ی خوارج - البته در مقابل انحراف و انحطاط و توسل به ظواهر دینی - بدون اعتقاد، علی ایستاد؛ هم در مقابل معاویه ایستاد - آنوقتی که قرآنها را سر نیزه کردند، امیرالمؤمنین فرمود: والله این مکر است، این خدعه است، این فریب است؛ اینها به قرآن اعتقادی ندارند - هم در آنوقتی که خوارج با آن ظواهر دینی، با آن صوت حزین قرآن خوانی در مقابل حضرت قرار گرفتند، حضرت ایستاد. یعنی آنجائی که کسانی بخواهند با ظواهر دینی کار بکنند و پیش بروند، امیرالمؤمنین



می ایستاد ؛ حالا چه معاویه بود، چه خوارج بود ؛ تفاوتی نمیکرد. اما در عین حال يك جور با اینها برخورد نمیکرد. ایستادگی بود، اما نصیحت امیرالمؤمنین و رفتار خود او همیشه این بود. لذا فرمود «لاتقاتلوا الخوارج بعدی» ؛ بعد از من با خوارج نجنگید ؛ جنگ با خوارج نکنید ؛ «فلیس من طلب الحقّ فإخطأه کمن طلب الباطل فأدرکه» ؛ (11) آن کسی که دنبال حق هست، منتها اشتباه میکند - دنبال حق است ؛ از روی جهالت، از روی قشری گری خطا میکند، اشتباه میکند - او مثل کسی نیست که دنبال باطل میرود و به باطل میرسد ؛ اینها يك جور نیستند. این سلوک سیاسی امیرالمؤمنین است. وقتی نگاه میکنیم، می بینیم که این سلوک سیاسی عیناً با رفتار معنوی آن بزرگوار، همخوان و قابل تطبیق است. و امیرالمؤمنین در همه جا، همان علی بن ابی طالب برجسته ی ممتازی است که دنیا نظیر او را ندیده است.

خوب، امروز، روز عزای امیرالمؤمنین است. من چند جمله ای درباره ی مصیبت آن بزرگوار عرض بکنم. مثل دیشبی، امیرالمؤمنین از دنیا رفت. در فاصله ی این دو روز یا دو شب - از سحر نوزدهم که امیرالمؤمنین به دست آن ملعون ضربت خوردند تا شب بیست و یکم - چند تا حادثه ی درس آموز اتفاق افتاد:

یکی در همان لحظه ی اول بود. وقتی ضربت را این دشمن خدا بر امیرالمؤمنین وارد کرد، در روایت دارد که حضرت هیچ آه و ناله ای نکردند ؛ اظهار دردی نکردند. تنها چیزی که حضرت فرمودند، این بود: «بسم الله و بالله و فی سبیل الله، فزت و ربّ الکعبة» ؛ (12) به خدای کعبه سوگند که من رستگار شدم. بعد هم امام حسن مجتبی (علیه السلام) آمد سر آن بزرگوار را در دامن گرفت. روایت دارد که خون از سر مبارکش میریخت و محاسن مبارکش خونین شده بود. امام حسن همانطور نگاه میکرد به صورت پدر، گریه چشمان امام حسن را پر اشک کرد ؛ اشک از چشم امام حسن يك قطره ای افتاد روی صورت امیرالمؤمنین. حضرت چشم را باز کردند، گفتند: حسنها! گریه میکنی؟ گریه نکن ؛ من در این لحظه در حضور جماعتی هستم که اینها به من سلام میکنند ؛ کسانی در اینجا هستند - در همان لحظه ی اول ؛ اینی که نقل شده است از حضرت - فرمود: پیغمبر اینجاست، فاطمه ی زهرا اینجاست. بعد حضرت را برداشتند - بعد از اینکه امام حسن (علیه السلام) نماز را در مسجد خواندند، حضرت هم نشسته نماز خواندند. راوی میگوید که حضرت گاهی متمایل میشد به يك طرفی که بیفتد، گاهی خودش را نگه میداشت - و بالاخره به طرف منزل حرکت دادند و بردند. اصحاب شنیدند آن صدائی را که: «تهذمت واللّه ارکان الهدی ... قتل علی المرتضی». (13) این صدا را همه ی اهل کوفه شنیدند، ریختند طرف مسجد ؛ غوغائی به پا شد. راوی میگوید: مثل روز وفات پیغمبر در کوفه، ضجه و گریه بلند شد ؛ آن شهر بزرگ کوفه یکپارچه مصیبت و حزن و اندوه بود. حضرت را می آوردند ؛ امام حسین (علیه السلام) آمد نزدیک. در این روایت دارد که اینقدر حضرت در همین مدت کوتاه گریه کرده بودند که پلکهای حضرت مجروح شده بود. امیرالمؤمنین چشمش افتاد به امام حسین، گفت: حسین من گریه نکن، صبر داشته باشید، صبر کنید ؛ اینها چیزی نیست، این حوادث میگذرد. امام حسین را هم تسلا داد.

حضرت را آوردند داخل منزل، بردند در مصلاي حضرت ؛ آنجائی که حضرت در خانه در آنجا نماز میخواندند. فرمود: من را آنجا ببرید. آنجا برای حضرت بستری گسترده. حضرت را آنجا گذاشتند. اینجا دختران امیرالمؤمنین آمدند ؛ زینب و ام کلثوم آمدند، نشستند پهلوی حضرت، بنا کردند اشک ریختن. امیرالمؤمنین آنجائی که امام حسن گریه کرد، امام حسن را نصیحت کردند و تسلا دادند ؛ آنجائی که امام حسین گریه میکرد، حضرت تسلا دادند، گفتند صبر کن ؛ اما اینجا اشک دخترها را تحمل نکردند ؛ میگوید: حضرت هم شروع کرد به های های گریه کردن. یا امیرالمؤمنین! گریه ی زینب را اینجا نتوانستی تحمل کنی، اگر در روز عاشورا میدیدی چگونه زینب اشک میریزد و نوحه سرائی میکند، چه میکردی؟

ابوحمره ی ثمالی نقل میکند از حبیب بن عمرو که میگوید: در آن ساعات آخر، در همان شب بیست و یکم، رفتم دیدن امیرالمؤمنین، دیدم یکی از دختران آن حضرت هم در آنجاست ؛ آن دختر اشک میریخت، من هم گریه ام گرفت، بنا کردم گریه کردن ؛ مردم هم بیرون اتاق بودند، صدای گریه ی این دختر را که شنیدند، آنها هم بنا کردند گریه کردن. امیرالمؤمنین چشم باز کرد، گفت: اگر آنچه را که من می بینم، شما هم میدیدید، شما هم گریه نمیکردید. عرض کردم یا امیرالمؤمنین مگر شما چه می بینید؟ گفت: من ملائکه ی خدا را می بینم، فرشتگان



آسمانها را می بینم، همه ی انبیاء و مرسلین را می بینم که صف کشیدند، به من سلام میکنند و به من خوشامد میگویند. و پیغمبر را می بینم که پهلوی من نشسته است، اظهار میکنند که بیا علی جان، زودتر بیا. میگوید: من اشک ریختم، بعد بلند شدم، هنوز از منزل خارج نشده بودم که از صدای فریاد خانواده، احساس کردم که علی از دنیا رفت.

صلى الله عليك يا اميرالمؤمنين، صلى الله عليك يا اميرالمؤمنين، نسئلك اللهم و ندعوك باسمك العظيم الاعظم الأعزّ الأجلّ الأكرم يا الله...

پروردگارا! به حق امیرالمؤمنین ما را شیعیان واقعی امیرالمؤمنین قرار بده. پروردگارا! سلوک دنیائی و آخرتی ما را سلوک امیرالمؤمنین قرار بده. پروردگارا! ما را به معنای واقعی کلمه پیرو آن بزرگوار قرار بده. پروردگارا! گرفتاری های دنیای اسلام را برطرف کن؛ گرفتاری های ملت های مسلمان فلسطین، عراق، لبنان، افغانستان، پاکستان و دیگر مناطق اسلامی را برطرف کن. پروردگارا! به فضل و کرم، گرفتاری های ملت ایران را برطرف بفرما. پروردگارا! روز به روز بر عزت این ملت، بر قدرت این ملت بیفز. پروردگارا! وحدت را که سرمایه ی بزرگ ملت ایران است، برای آنها حفظ بفرما. پروردگارا! دستهای تفرقه افکن را قطع بفرما. پروردگارا! ما را در هر مقامی، در هر رتبه ای که هستیم، به پایبندی به حق موفق بگردان؛ ما را از ظلم، تعدی، تجاوز به حقوق دیگران محفوظ بدار.

بسم الله الرحمن الرحيم
والعصر. انّ الانسان لفي خسر. الا الذين امنوا و عملوا الصّالحات و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر. (14)

خطبه ی دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ربّ العالمين و الصّلاة و السّلام على سيّدنا و نبينا ابى القاسم المصطفى محمّد و على ءاله الاطيبين الأطهرين المنتجبين سيّما على اميرالمؤمنين و فاطمة الزّهراء سيّدة نساء العالمين و الحسن و الحسين سيّدی شباب اهل الجنّة و علىّ بن الحسين زين العابدين و محمّد بن علىّ الباقر و جعفر بن محمّد الصادق و موسى بن جعفر الكاظم و علىّ بن موسى الرضا و محمّد بن علىّ الجواد و علىّ بن محمّد الهاديّ و الحسن بن علىّ الزّكيّ العسكريّ و الحجة القائم المهدىّ .

اللّهم صلّ عليهم و صلّ على ائمّة المسلمين و حماة المستضعفين و هداة المؤمنين.
اوصيكم عباد الله بتقوى الله

بار دیگر در این خطبه، خودم و همه ی شما برادران و خواهران عزیز را توصیه و دعوت میکنم به تقوای الهی. در رفتارمان، در گفتارمان، در عملکردمان، رعایت تقوا و پرهیزگاری را بکنیم.

در خطبه ی دوم، اولاً لازم است که یاد مرحوم آية الله طالقانی و همچنین یاد شهيد آية الله مدنی (رضوان الله عليهما) را گرامی بداریم. این ایام، مناسبت با هر دوی این بزرگواران دارد و این دو نفر جزو کسانی هستند که خاطره ی آنها از تاریخچه ی امامت جمعه در کشور ما انفکاک ناپذیر است. حقاً و انصافاً هر کدام از این دو مرد بزرگ به نحوی حقوق فراموش نشدنی دارند و یاد فراموش نشدنی ای از آنها در ذهنها و در تاریخ ما خواهد ماند.

یکی از مطالبی که امروز در این خطبه عرض میکنم - در واقع مخاطب این سخنان که در حضور شما نمازگزاران عزیز و مردم عزیزمان عرض میشود، جریانهای سیاسی، شخصیت های سیاسی و مسئولان سیاسی سابق و لاحق هستند - این است که از فرصت ماه مبارك رمضان استفاده کنیم. به عنوان بیان حقائق و نصایح، عرایضی را عرض میکنیم؛ ان شاء الله که هم برای مخاطبان این سخن، هم برای خود ما، هم بخصوص برای جوانهای عزیزمان و مردم عزیز و مؤمنمان مفید واقع شود.

این کسانی که مخاطبند، البته کسانی هستند که تاکنون در درون نظام اسلامی تعریف شده اند؛ شخصیت های درون نظامند، جزو نظامند، که ان شاء الله در آینده هم همه در درون نظام باشند و برای این نظام کار و تلاش کنند. این درون نظام و برون نظام، يك مفاهيم تبليغاتی و شعارهای پوچ نیست؛ تابلوی صرف نیست؛ يك شاخصهائی دارد،



مبناهای عقیدتی دارد، مبناهای علمی دارد. تا حالا اینجور بوده، ان شاء الله بعد از این هم همین جور باشد. يك مطلب این است که از اول انقلاب تا امروز، در جریان انقلاب و جریان اصیل این مردم انشعابهائی به وجود آمده، تعارضهائی به وجود آمده است. بعضی از این تعارضها و انشعابها خسارت زا هم بوده است؛ بعضی هم نه، با هشیاری مردم، با آگاهی و مسئولیت پذیری عناصر فعال در این جریانها، حل شده است؛ برای انقلاب و برای کشور باری درست نکرده است. این اختلاف نظرها و انشعابهائی که پیدا میشود، همه يك جور نیست. بعضی انشعابها ناشی از اختلاف در مبانی و در عقاید است؛ بعضی از اینها بحث عقاید و معتقدات نیست؛ بحث منافع است، دعوا بر سر منافع است؛ بعضی از این اختلافها هیچکدام از اینها نیست؛ مسئله ی سلائق است، اختلاف دیدگاه و اختلاف سلیقه در اجرای اصول است؛ در چهارچوب اصول و مبانی، در روشها اختلاف به وجود می آید؛ لذا اینها يك جور نیستند.

خوب، از اول انقلاب در بین همین گروه هائی که در دوران پیش از انقلاب و در حوادث سالهای مبارزات، همه در کنار هم بودیم، اختلافهائی به وجود آمد. امام (رضوان الله تعالی علیه) با همه ی این اختلافات يك جور برخورد نکرد. همین طور که در روش امیرالمؤمنین عرض کردیم، روش امام (رضوان الله علیه) هم همین جور بود؛ یعنی اول با مدارا، با نصیحت؛ لیکن آن وقتی که اقتضاء کرد، برخورد کرد. يك گروه مربوط به دولت موقت بودند و مشکلات آنها بود، يك گروه آن کسانی بودند که علیه لایحه ی قصاص آن حرکت را انجام دادند، يك گروه حتی کار را به ترور و درگیری های خیابانی کشیدند؛ با هر کدام از اینها امام يك نحوی برخورد کرد. در سطوح بالای حکومت هم بود؛ نخست وزیر بود، رئیس جمهور بود، حتی بعدها در اواخر عمر امام (رضوان الله علیه) در سطوح بالاتر از رئیس جمهور هم بود. امام با کسانی که احساس کردند نمیشود با اینها بیش از آن مدارا کرد، برخورد کردند. همه هم سوابق انقلابی داشتند، سوابق مذهبی داشتند، خیلی شان هم در سطوح بالا بودند؛ لیکن خوب، اینجور شد دیگر؛ این انشعابها پیش آمد. بعضی واقعا با امام درافتادند؛ بعضی نه، اختلاف نظری هم بود، اما به درگیری و دعوا و انشعاب و انشقاق نینجامید. بعضی با امام درافتادند و مدارای امام را ندیده گرفتند. امام به همین گروهك منافقین که خواسته بودند بیایند با ایشان ملاقات کنند، پیغام دادند که اگر شما به حق عمل کنید، من می آیم سراغ شما؛ اگر دست از این کارهای خلاف بردارید، خود من می آیم سراغ شما. یعنی امام تا این حد با اینها مدارا کردند و حرف زدند. خوب، وقتی احساس خطر شد؛ بخصوص آن وقتی که مسئله، مسئله ی رسوخ دادن مبانی غلط در کالبد نظام و انقلاب است، این دیگر مثل سم مهلك است. آن وقت امام رعایت نکردند، مدارا نکردند؛ برخورد کردند. این در مورد آن چیزهائی است که در اختلافات بنیانی است.

حالا همانهائی هم که اختلاف بر سر منافع دارند، گاهی رنگ عقیدتی و مبنائی به آن میدهند. هر کدام از اینها باشد - یا آنهائی که اختلاف در مبانی و عقاید است، یا آنهائی که اختلاف بر سر منافع است - آنجائی که به درگیری با نظام و درگیری با انقلاب و پشت کردن به مبانی انقلاب باشد، آن وقت حالت دشمن را پیدا میکنند. البته کسی عقیده ای مخالف داشته باشد، کاری به کار نظام نداشته باشد، نظام با او کاری ندارد. بعضی رائج کرده اند: «دگراندیشان». نظام با دگراندیشان چگونه رفتار میکند؟ نظام با دگراندیشان کاری ندارد. این همه دگراندیش هست. دگراندیش سیاسی که بالاتر از دگراندیش دینی نیست. خوب، ما اقلیتهای دینی داریم که دگراندیشند، توی مجلس شورای اسلامی هم عضو دارند، در مناصب مختلف هم حضور دارند. بنابراین بحث دگراندیشی نیست؛ بحث مخالفت است، بحث معارضه است، بحث ضربه زدن است، در مقابل نظام و در مقابل انقلاب شمشیر کشیدن است. آنی که نظام با او برخورد میکند، این است. اما اگر اختلاف، اختلاف در سلائق است، در روشهاست، نه، این اختلافات مضر نیست؛ نافع هم هست.

اشکالی ندارد که مسئولان کشور، متولیان امور کشور منتقدینی داشته باشند که ضعفهای آنها را به خود آنها نشان بدهند. وقتی انسان در مقام رقابت قرار بگیرد، مقابل منتقد قرار بگیرد، بهتر کار میکند. اینجور نیست که وجود منتقدین و کسانی که این روش را قبول ندارند، آن روش را قبول دارند، برای نظام ضرری داشته باشد؛ منتها باید در چهارچوب نظام باشد؛ این اشکالی ندارد، این مخالفت هیچ مخالفت مضر نیست؛ نظام هم مطلقاً با يك چنین



مخالفتی برخورد نمیکند. البته انتقاد باید در چهارچوب اصول باشد. اصول انقلاب هم مشخص است که چیست. اصول انقلاب امور سلیقه ای نیست که هر که از يك گوشه ای در بیاید، سنگ اصول را به سینه بزند ؛ بعد که سراغ این اصول میرویم، می بینیم بیگانه ی از انقلاب است. اصول انقلاب، اسلام است ؛ قانون اساسی است ؛ رهنمودهای امام است ؛ وصیت نامه ی امام است ؛ سیاستهای کلی نظام است که در قانون اساسی معین شده است که این سیاستهای کلی بایست تدوین بشود. در این چهارچوب، اختلاف نظر، اختلاف ممشا، اختلاف سلیقه عیب نیست، که حسن است ؛ مضر نیست، که مفید و نافع است. این يك مطلب است که در میدان معارضات اینچینی، نظام با هیچ کس برخورد نمیکند. آنجائی که افراد در چهارچوب اصول رفتار کنند، دنبال خشونت نروند، درصدد بر هم زدن امنیت جامعه نباشند، آسایش جامعه را نخواهند به هم بزنند - از این کارهای خلافی که انجام میگیرد ؛ دروغ پراکنی و شایعه - نظام هیچگونه مسئله ای ندارد. مخالفینی هستند، نظراتی دارند، نظرات خودشان را بیان میکنند ؛ نظام برخورد نمیکند. بنای نظام در اینجا، جذب حداکثری و دفع حداقلی است. این، روش نظام است ؛ این را همه توجه بکنند. آن کسانی هم که نظر مخالف دارند، نظرات مخالف با نظرات رسمی دارند، در این چهارچوب میتوانند خودشان را مقایسه کنند. اگر کسی با مبانی نظام معارضه کند، با امنیت مردم مخالفت کند، نظام مجبور است در مقابل او بایستد.

ما درباره ی افرادی که به آنها اهانت میشود، تهمت زده میشود، میگوئیم اینها حق دفاع دارند ؛ خوب، نظام هم همین جور است ؛ نظام هم حق دفاع از خودش را دارد. این خطاست که کسی خیال کند چون نظام حاکمیت است و قدرت سیاسی است، نباید دفاع کند ؛ بی دفاع بماند ؛ در مقابلش هرگونه مخالفتی، معارضه ای، قانون شکنی ای، مرز شکنی ای انجام بگیرد، باید عکس العمل نشان ندهد ؛ این درست نیست ؛ هیچ جای دنیا هم چنین نیست. در اختلافات گوناگونی که در بین احزاب دنیا وجود دارد - در همین کشورهایی که خودشان را پیشرو دموکراسی میدانند - هیچکدام از این احزاب متعارض و متخالف، با اصول و مبانی آن نظام مخالفت نمیکند ؛ والا از نظر مردم مردود هستند. دستگاه هائی دارند ؛ دستگاه های رعایت قانون اساسی و دادگاه قانون اساسی - شبیه شورای نگهبان خودمان - اینها را رد میکنند. اینجور نیست که قبول کنند يك نفری بیاید در يك نظامی علیه مبانی آن نظام مبارزه کند، معارضه کند، آن وقت نظام در مقابل او ساکت و آرام بنشیند. به کمتر از آن هم گاهی دیده میشود که در همین نظامهای اروپائی برخوردهای خشن و تندی میکنند ؛ چیزهایی که جزو اصول هم محسوب نمیشود. بنابراین برخورد با نظام، برخورد با مبانی نظام، ایستادگی و شمشیر کشیدن روی نظام، جواب تند دارد ؛ اما نظر مخالف داشتن، نظر متفاوت داشتن، آن وقتی که با این اشکالات همراه نباشد، تهمت و شایعه افکنی و دروغ و از این چیزها نباشد، نه، نظام هیچگونه برخوردی نخواهد کرد. شیوه ی نظام این نبوده، امروز هم نیست و ان شاءالله در آینده هم نخواهد بود. این يك نکته.

نکته ی دیگری که فعالان سیاسی، مسئولان، صاحبان قدرت، صاحبان مسئولیتهای گوناگون و متنفذین بشدت بایستی مراقب آن باشند، مسئله ی انحراف و فسادپذیری شخصی است ؛ همه مان باید مراقبت کنیم. انسانها در معرض فسادند، در معرض انحرافند. گاهی لغزشهای کوچک، انسان را به لغزشهای بزرگ و بزرگتر و گاهی به پرتاپ شدن در اعماق دره هائی منتهی میکند ؛ خیلی باید مراقب بود. قرآن هشدار داده است. در موارد متعدد، در قرآن این هشدار وجود دارد. يك جا میفرماید: «ثمَّ کان عاقبة الذین اساءوا السّوای ان کذبوا بأیات اللّهِ» ؛ (15) عاقبت بعضی از کارها این است که انسان به آن خانه ی بدترین میرسد که تکذیب آیات الهی است. يك جا میفرماید: «فأعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه بما اخلفوا اللّهُ ما وعدوه» ؛ (16) خلف وعده ی با خدا کردند، این موجب شد نفاق در دلهایشان به وجود بیاید. یعنی انسان گناهی انجام میدهد، این گناه انسان را به وادی نفاق میکشاند ؛ که نفاق، کفر باطنی است. همین جا در قرآن، کافرین و منافقین در کنار هم هستند. در يك آیه ی دیگر میفرماید: «انّ الذین تولّوا منکم یوم التّقی الجمعان ائّما استزلّهم الشّیطان ببعض ما کسبوا». (17) اینی که می بینید يك عده ای در مقابل دشمن منهزم میشوند، طاقت نمی آورند، نمیتوانند ایستادگی کنند، به خاطر آن چیزی است که قبلاً از اینها سر زده است ؛ باطن خودشان را با گناه و با خطا خراب کرده اند. لغزشها انسان را فاسد میکند. این فساد، به انحراف در عمل



و گاهی به انحراف در عقیده منتهی میشود. این هم بمرور پیش می آید ؛ دفعتهاً پیش نمی آید که ما فکر کنیم یک نفری شب مؤمن میخوابد، صبح منافق از خواب بیدار میشود ؛ نه، بتدریج و ذره ذره پیش می آید. این، علاجش هم مراقبت از خود است. مراقبت از خود هم یعنی همین تقوا. بنابراین علاجش تقواست. مراقب خودمان باشیم. نزدیکان افراد مراقبت کنند ؛ زنها از شوهرهایشان، شوهرها از زنهایشان، دوستان نزدیک از همدیگر ؛ «و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصبر». (18) از یکدیگر مراقبت کنیم، برای اینکه دچار نشویم. مردم مسئولین را موعظه کنند، نصیحت کنند، خیرخواهی کنند، بنویسند برای آنها، بگویند برای آنها، پیغام بدهند تا مبدا دچار لغزش بشوند. خطرات لغزش مسئولین هم برای نظام، برای کشور و برای مردم بیشتر است. انسان گاهی در بعضی از حرفها، در بعضی از اقدامها و تحرکات، این را احساس میکند ؛ نشانه های یک چنین انحرافی را انسان مشاهده میکند. به خدا باید پناه برد، از خدا باید کمک خواست.

نکته ی بعدی این است که عین همان چیزی که در مورد یک شخص ممکن است پیش بیاید - یعنی فساد و انحراف - در یک نظام هم ممکن است پیش بیاید. در یک نظام حکومتی، یک نظام سالم، یک نظام اسلامی، همین بیماری ای که اشخاص ممکن است دچارش بشوند، ممکن است به سراغ نظام اسلامی بیاید، به سراغ جمهوری اسلامی بیاید. اسم، جمهوری اسلامی باشد، ظاهر اسلامی باشد، صورت، صورت اسلامی باشد، اما سیرت و رفتار و عملکرد و برنامه ها، برنامه های غیر اسلامی ؛ همان مسئله ی صورت و سیرت انقلاب که سال گذشته برای دانشجویان عزیز در یک جایی این را مطرح کردم.

حرکت جامعه و نظام دو جور است: حرکت مثبت، حرکت منفی ؛ حرکت به سمت عروج و اوج، حرکت به سمت نزول و سقوط. حرکت به سمت اوج این است که جامعه به عدالت خواهی نزدیک شود ؛ به دین، رفتار دینی و اخلاق دینی نزدیک شود ؛ در فضای آزادی رشد پیدا کند ؛ رشد علمی، رشد صنعتی پیدا کند ؛ در بین جامعه، تواصی به حق و تواصی به صبر وجود داشته باشد ؛ جامعه روزبه روز در مقابل دشمنان خدا، دشمنان دین، دشمنان استقلال کشور، احساس اقتدار بیشتری بکند، ایستادگی مقتدرانه ی بیشتری بکند ؛ روزبه روز در مقابل جبهه ی ظلم و فساد بین المللی ایستادگی خودش را بیشتر کند ؛ اینها رشد است، اینها نشانه ی حرکت مثبت جامعه است ؛ دنیا و آخرت یک جامعه را اینها آباد خواهد کرد. ما باید دنبال یک چنین حرکت مثبتی باشیم. اما نقطه ی مقابل اینها، یک حرکت به سمت تنزل هم وجود دارد: به جای حرکت به سمت عدالت، حرکت به سمت شکافهای عظیم اقتصادی و اجتماعی با توجیه های گوناگون ؛ به جای استفاده ی از آزادی برای رشد علمی و رشد عملی و رشد اخلاقی، لابلالگیری و استفاده ی از آزادی در جهت فساد و فحشا و اشاعه ی گناه و اشاعه ی خلاف ؛ به جای ایستادگی در مقابل

مستکبران، متجاوزان و غارتگران بین المللی، به جای اقتدار نشان دادن در مقابل اینها، در مقابل آنها منفعل شدن، احساس ضعف کردن، عقب نشینی کردن ؛ آنجائی که باید به آنها احم کرد، به آنها لبخند زدن ؛ آنجائی که باید بر سر حقوق خود ایستاد، از حقوق صرف نظر کردن - حالا حق هسته ای و غیر هسته ای - اینها نشانه های انحطاط است. حرکت جامعه باید به سمت آن تعالی و آن ارزشها، حرکت به سمت بالا باشد ؛ حرکت مثبت باشد. این حرکتهای به سمت پائین، همان بیماری هائی است که برای نظام اسلامی ممکن است پیش بیاید ؛ و این خطر برای نظام اسلامی است ؛ مردم باید بیدار باشند. جمهوری اسلامی آن وقتی واقعاً جمهوری اسلامی است که با همان مبانی مستحکم امام، همان چیزهائی که در دوران حیات مبارک امام مطرح بود، شعار بود، بجد دنبال میشد، با همان شعارها پیش برود. هر جا ما با آن شعارها پیش رفتیم - من با بصیرت عرض میکنم، بنده اوضاع این سی سال را از نزدیک آزمایش کردم - پیشرفت با ما بوده است، پیروزی با ما بوده است، عزت با ما بوده است، منفعت دنیائی هم با ما بوده است ؛ هر جا از آن شعارها عقب نشینی کردیم و کوتاه آمدیم، به دشمن میدان دادیم، ضعف پیدا کردیم، عقبگرد پیدا کردیم، عزت به دست نیامده است، دشمن جری تر شده است، پیشتر آمده است ؛ از لحاظ مادی هم ضرر کردیم. این خطاست که بعضی خیال کنند علاج مشکلات کشور - چه مشکلات اقتصادی، چه مشکلات اجتماعی، چه مشکلات سیاسی - این است که انسان در مقابل دشمن مستکبر سلاح را بیندازد ؛ دشمن مستکبر همین را میخواهد.

همه ی این بلواهائی که شما مشاهده کردید در دوره ی بعد از انتخابات پیش آمد و پیش آوردند و آنها حمایت



کردند، برای همین بود که شاید بتوانند پشتوانه ی مردمی انقلاب را ضربه بزنند و از انقلاب بگیرند. بنده عرض کردم نشانه ی اعتماد مردم به این نظام، حضور چهل میلیونی در انتخابات بود. حالا در رادیوهای بیگانه و متأسفانه بعضی هم در داخل هم‌نوای با آنها، هی اصرار و تکرار که بله، اعتماد مردم از نظام سلب شده! این، جواب آن حرف است. آنجا ما گفتیم اینی که هشتاد و پنج درصد مردم می آیند رأی میدهند، چهل میلیون پای صندوقها می آیند، به هر کسی که رأی میدهند، خود آمدن پای صندوق، نشانه ی اعتماد مردم به نظام است - که حقیقت قضیه هم همین است - اینها برای اینکه این حرف را دروغ از آب در بیاورند، مکرر در مکرر تبلیغات کردند که اعتماد مردم از دست رفته ؛ چه کار کنیم؟ حالا بعضی در لباس دلسوزی گفتند چه کار کنیم که اعتماد برگردد! مردم به نظام اعتماد دارند، نظام هم به مردم اعتماد دارد. ان شاءالله خواهید دید در انتخابات آینده - که حالا دو سه سال دیگر است - همین مردم با وجود همین بازیگری ای که مخالفان و دشمنان و غافلان و بی خبران داخلی کردند، يك حضور مستحکم قوی ای در انتخابات خواهند داشت.

پس نکته این است که باید همه مراقب باشیم که نظام جمهوری اسلامی - که نظام اسلامی است، نظام دینی است، مفتخر به این است که در قالب احکام دین و اسلام و قرآن می‌خواهد حرکت کند - تبدیل نشود به يك نظام بی اعتقاد به دین ؛ به قول آقایان، يك نظام سکولار ؛ باطن سکولار، ظاهر دینی ؛ باطن مجذوب به فرهنگ غربی و قدرتهای مسلط بر آن فرهنگ، و ظاهر شعائر دینی و مسائل دینی دم دستی ؛ اینجوری نشود. نظام اسلامی باید به معنای واقعی کلمه، اسلامی باشد و روزه روز به مبانی اسلام نزدیکتر شود ؛ این است که گره های فروبسته را باز میکند، این است که مشکلات را حل میکند، این است که به جامعه عزت و اقتدار میدهد، این است که طرفداران نظام جمهوری اسلامی را در همه جای دنیا بیشتر خواهد کرد.

عده ای نگاه میکنند به دشمنی‌ها، دلشان را از دست میدهند ؛ زهره شان آب میشود از اینکه می بینند دهانهای از خشم گشوده، علیه جمهوری اسلامی بدگوئی میکنند، حرف میزنند. خوب، همه ی نظامهای عالم، همه ی حکومتهای عالم دشمنانی دارند و دوستانی ؛ امروز هم اینجور است، در طول تاریخ هم اینجور بوده. هیچ حکومتی را شما پیدا نمیکنید که همه ی مردم در داخل آن حکومت و خارج آن حکومت با او خوب باشند یا همه با او بد باشند ؛ نه، يك عده ای موافق دارند، يك عده ای مخالف. حکومت پیغمبر هم همین جور بود، حکومت امیرالمؤمنین هم همین جور بود، حکومت معاویه و یزید هم همین جور بود ؛ يك عده ای موافق، يك عده ای مخالف. جمهوری اسلامی هم همین جور است ؛ يك عده ای موافقش هستند، يك عده مخالفش هستند ؛ منتها مسئله این است که ببینیم موافقین يك حکومت کی هایند، مخالفین این حکومت کی هایند ؛ این شاخص است.

يك حکومتی هست که هرچه غارتگر بین المللی است، با او مخالف است ؛ هرچه زورگوی بین المللی است، با او مخالف است ؛ هر دولت دارای سابقه ی سیاه استعمارگری با او مخالف است ؛ هر سرمایه دار صهیونیست خبیثی با او مخالف است. خوب، این مخالفتها مایه ی افتخار است ؛ اینها که نباید کسی را بترساند. موافقینش کی هایند؟ ملت‌های مؤمن در سرتاسر دنیا موافق با او هستند ؛ ملت‌های مسلمان، غیر ایرانی ؛ در آفریقا، در کشورهای آفریقای شمالی، در نقاط مسلمان نشین آفریقا، در آسیا، تا اندونزی، تا مالزی، در کشورهای عربی، غیر عربی، در اروپا، جماعت‌های مسلمان، ملت‌های مسلمان، دوستدار او هستند، هوادار او هستند.

در مسابقه ی فوتبال چند سال قبل، تیم ایرانی بر تیم مقابلش پیروز شد. توی قهوه خانه های یکی از کشورهای شمال آفریقا جوانها نشسته بودند، گلزن ایرانی که گل میزد، اینها کف میزدند. یکی به آنها گفت شما که کشور خودتان نیست، چه کار دارید به اینکه بازیکن ایرانی مثلاً يك گل زد توی دروازه ی طرف مقابلش، که او هم دشمن شما نیست. میگفتند پیروزی ایران، پیروزی ماست ؛ حتی در میدان فوتبال! اینها قیمت دارد.

در بلواهای بعد از انتخابات، مسلمانان کشورهای مختلف اسلامی نگران بودند ؛ پیغام میدادند به آشنایان خودشان در اینجا، که در ایران چه خبر است؟ اینها میگفتند ناراحت نباشید، نترسید، جمهوری اسلامی قوی تر از این حرف‌هاست. يك حکومت اینجوری است ؛ دشمنانش آنهايند، دوستانش اینهايند. همه ی بدها و شمرهای عالم با او دشمنند، همه ی مظلومان با او موافقند ؛ ملت فلسطین طرفدار اوست، ملت‌های عربی مقاوم طرفدار او هستند. بله،



دولت آمریکا هم مخالفش است، دولت انگلیس هم که خباثت دوپست ساله در ایران دارد - سابقه ی خباثت انگلیسی ها در ایران، دوپست ساله است - با او مخالف است. این مخالفتها کسی را به وحشت نمی اندازد. اما يك دولتی بعکس است ؛ طرفدارش عبارتند از دزدها و غارتگرها و مستکبرین و زورگویان عالم، مخالفینش عبارتند از ملت خودش یا ملت های مؤمن و ملت های مظلوم ؛ این مایه ی ننگ است. جمهوری اسلامی تا امروز مخالفینی داشته است از آن قبیل مخالفین ؛ دزدهای عالم، غارتگرهای عالم، مستکبرین عالم ؛ اینها ایند که با جمهوری اسلامی مخالفند ؛ اینها ایند که در مجامع جهانی سعی میکنند با جمهوری اسلامی مقابله و مخالفت کنند ؛ اما آحاد مردم، توده های مردم، دولت های مستقل، سیاستمداران منفک از آن قدرتها، ملت های مظلوم، اینها موافق با جمهوری اسلامی اند. به خاطر ترس از اینگونه مخالفتها، نباید چهره ی تسلیم به دشمن نشان داد. به هر حال نسل جوان ما بایستی هشیار باشد.

جوانهای عزیز! این کشور مال شماست، فردا متعلق به شماست. يك نظام مقتدر - چه اقتدار علمی، چه اقتدار سیاسی، چه اقتدار اقتصادی، چه اقتدار اطلاعاتی، چه اقتدار تحرك در مناطق گوناگون جهان و اقتدار بین المللی - مایه ی عزت شماست، مایه ی افتخار شماست و شما باید برای تکمیل و متمیم چنین نظامی تلاش کنید و احساس وظیفه کنید. جوانها وظیفه دارند.

جمهوری اسلامی به معنای حقیقی - یعنی همان جمهوری اسلامی که امام (رضوان الله تعالی علیه) برای ما پایه گذاری کرد و به کشور ما هدیه داد - میتواند همین خصوصیات را تأمین کند ؛ اقتدار بین المللی را، اقتدار سیاسی را، عزت را، رفاه دنیا و آبادی معنوی آخرت را. اما مراقب باشید يك نظام جمهوری اسلامی تقبلی نخواهند برای ما درست کنند ؛ کاری که در ده سال گذشته هم بعضاً حرکاتی انجام گرفت، اما خدای متعال مهار کرد ؛ مردم بیدار بودند، هشیار بودند، اجازه ندادند. میخواستند کارهایی بکنند، شعارهای امام را به موزه بسپزند ؛ صریحاً میگفتند که اینها کهنه شده! نه، شعارهای انقلاب کهنه شدنی نیست ؛ همیشه تازه است، همیشه برای آحاد مردم جذاب است. شعاری که به نفع مستضعفین است، شعاری که به نفع عزت ملی است، شعاری که در آن مقاومت و ایستادگی است، این شعارها هیچ وقت کهنه نمیشود ؛ برای هیچ ملتی کهنه نمیشود، برای نظام ما هم کهنه نخواهد شد. هفته ی آینده - جمعه - روز قدس است ؛ این یکی از برجسته ترین یادگارهای امام عزیز ماست ؛ نشانه ی دلبستگی انقلاب و دلبستگی ملت ما به ماجرای قدس شریف و ماجرای فلسطین است. به برکت روز قدس، این نام را ما توانستیم هر سال در دنیا زنده نگه داریم. خیلی از حکومتها و خیلی از سیاستها میخواستند، مایل بودند، تلاش کردند، پول خرج کردند که مسئله ی فلسطین فراموش شود. اگر تلاش جمهوری اسلامی نبود، اگر ایستادگی جمهوری اسلامی با تمام قوا در مقابله ی این سیاست خباثت آلود نبود، بعید نبود که بتوانند مسئله ی فلسطین را بتدریج به زاویه بکشانند ؛ اصلاً فراموش کنند. الان هم خود دستگاه استکبار و خود صهیونیستهای خبیث معترفند، معتقدند و ناراحتند از اینکه جمهوری اسلامی پرچم فلسطین را برافراشته است و نمیگذارد که با سازشکاری هائی که میخواهند انجام بدهند، مسئله ی فلسطین را از دور خارج کنند. روز قدس، روز زنده کردن این یاد و این نام است. امسال هم به توفیق الهی، به هدایت الهی، ملت عظیم ما در تهران و در همه ی شهرستانها روز قدس را گرامی خواهند داشت، راهپیمائی خواهند کرد. در کشورهای دیگر هم بسیاری از مسلمانان در روز قدس از ملت ایران تبعیت میکنند. روز قدس، روز متعلق به مسئله ی قدس است و ضمناً مظهر وحدت ملت ایران است. مراقب باشید در روز قدس کسانی نخواهند از این اجتماعات برای ایجاد تفرقه استفاده کنند. از تفرقه باید ترسید. با تفرقه باید مقابله و معارضه کرد. تفرقه نباید به وجود بیاید. آن وقتی ملت ایران میتواند پرچم قدس را با افتخار بلند کند که یکپارچه باشد. در طول این سالها سعی کردند این را هم به هم بزنند، اما بحمدالله نتوانستند ؛ ان شاءالله بعداً هم نخواهند توانست. پروردگارا! به محمد و آل محمد روزبه روز ملت ما را سرزنده تر، بیدارتر، قوی تر، مقتدرتر و بانشاطتر قرار بده.

بسم الله الرحمن الرحيم

و العاديات ضبحا. فالموريات قدحا. فالمغيرات صباحا. فائرن به نقعا. فوسطن به جمعا. انّ الانسان لربّه لکنود. و ائه على ذلك لشهيد. و ائه لحبّ الخير لشديد. أ فلا يعلم اذا بعثر ما فى القبور. و حصل ما فى الصدور. انّ ربّه بهم



- (1) نهج البلاغه، خطبه ی 3
- (2) کافی، ج 8، ص 22
- (3) نهج البلاغه، خطبه ی 200
- (4) نهج البلاغه، خطبه ی 168
- (5) نهج البلاغه، خطبه ی 55
- (6) نهج البلاغه، خطبه ی 169
- (7) نهج البلاغه، خطبه ی 205
- (8) نهج البلاغه، خطبه ی 92
- (9) نهج البلاغه، خطبه ی 126
- (10) نهج البلاغه، خطبه ی 216
- (11) نهج البلاغه، خطبه ی 61
- (12) مناقب آل ابی طالب، ج 2، ص 119
- (13) بحار الانوار، ج 42، ص 280
- (14) عصر: 1 - 3 ؛ «سوگند به عصر [غلبه ی حق بر باطل]. که واقعاً انسان دستخوش زیان است. مگر کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده و همدیگر را به حق سفارش و به شکیبائی توصیه کرده اند.»
- (15) روم: 10
- (16) توبه: 77
- (17) آل عمران: 155
- (18) عصر: 3
- (19) عادیات: 1 - 11 ؛ «سوگند به مادیانهائی که با همه تازانند. و با سمّ [های] خود برق [از سنگ] همی جهانند. و صبحگاهان هجوم آرند. و با آن [یورش] گردی برانگیزند. و بدان [هجوم] در دل گروهی درآیند. که انسان نسبت به پروردگارش سخت ناسپاس است. و او خود بر این [امر] نیک گواه است. و راستی او سخت شیفته ی مال است. مگر نمیداند که چون آنچه در گورهاست، بیرون ریخته گردد. و آنچه در سینه هاست، فاش شود. در چنان روزی پروردگارش به [حال] ایشان نیک آگاه است؟»